

تغییر بیان در ترجمه نگاهی به ترجمه سالومه اثر اسکار وایلد

نوید صابری نجفی

کاظم رضوانی

نمایشنامه سالومه اثر اسکار وایلد به قلم محمد سعیدی ترجمه شده و در سال ۱۳۳۶ در مجموعه ادبیات خارجی زیر نظر احسان یارشاطر به چاپ رسیده است. زبان این ترجمه زبانی ادبی است و در مقایسه با زبان متن اصلی کمی کهنه‌تر به نظر می‌رسد. مترجم برای آن که به چنین زبان ادبی و کهنه‌گرا دست پیدا کند، در بسیاری از موارد از لفظ فراتر رفته و با استفاده از شیوه‌های متعدد تغییر بیان، متن صلی را در زبان فارسی به نحوی بازآفرینی کرده که متن ترجمه در فارسی متنی ادبی به حساب می‌آید یعنی رنگ و بوی ترجمه تا حد زیادی از آن زدوده شده، و زبانی یکدمست پیدا کرده است. جملاتی که در زیر نقل می‌شود، مواردی از تغییرات زبانی و بیانی را نشان می‌دهد. این تغییرات عبارتند از: افزودن به متن، کاستن از متن، جابجایی، بیان مفصل‌تر، بیان موجزتر، استفاده از تعبیرات آشنا به جای ترجمه تحت‌اللفظی. تغییر عبارات غیرادبی به عبارات ادبی، تغییر زبان امروزی به زبان کهنه، تصریح اطلاعاتی که در متن اصلی نیامده، تبدیل ساختارهای نحوی و مقولات دستوری به ساختارها و مقولات دیگر.

1. The moon is shining very brightly. شبنی مهتابی است.
2. How strange the moon seems! چه منظره‌ای ماه به خود گرفته است.
3. One might fancy she was looking for dead things. دیدگانش امشب گویی به راه اموات است.
4. She is like a little princess who wears a yellow veil, and whose feet are of silver. One might fancy she was dancing.

مثل شاهزاده حاتم کوچکی است که نقاب زرد سر رخساره افکنده است و پاهای خویش را به نقره پوشیده است. مثل آن است که دارد می رقصاند.

5. I cannot tell. The Pharisees, for instance, say that there are angels, and the Sadducees declare that angels do not exist.

نمی‌دانم چرا چنین می‌کنند. مثلاً طایفه فریسی معتقدند که فرشته وجود دارد در حالی که جماعت صدوقیان منکر وجود فرشتگانند.

6. It is dangerous to look at people in such fashion. Something terrible may happen.

این گونه نظربازی با مردم خطرانی در پی دارد. چه بسا حادثه‌ای سهمگین از این کار برخیزد.

7. How pale the Princess is!

بین رنگ از رخسار دختر میر چگونه پریده است.

8. But I am afraid that we never give them quite enough, for they are very harsh to us.

اما معلوم می‌شود از قربانی ما خرسند نیستند چه باز هم پیوسته با ما سرگران دارند.

9. When he cometh the solitary places shall be glad. They shall blossom like the rose.

چون وی بیاید نور شادمانی بر بیغونه‌ها می‌تابد و لاله و سوسن از کنار آن‌ها می‌رویند.

10. He was very terrible to look upon.

سی‌دانی چه هیبت و نظر هراسناکی داشت.

11. No. The Tetrarch has forbidden it.

نه این کار ممکن نیست چه والی آن را قدغن کرده است.

12. At the end of the twelve years he had to be strangled.

عاقبت در پایان سال دوازدهم مجبور شدند او را خفه کنند.

13. You have left the feast, Princess?

ای دختر امیر، چه شد که از مجلس صیافت بیرون آمدی؟

14. They are rough and common, and they give themselves the airs of noble lords.

اینان مردمی خیره سر و عاری از ادبند اما خودشان را مانند بزرگان و آزادگان می‌گیرند.

15. It was the prophet Iokanaan who cried out.

آوازی که شنیدی صدای یحیی پیامبر است.

16. Is it your pleasure that I bid them bring your litter, Princess? The night is fair in the garden.

ای دختر امیر، هوای بوستان لطیف و دلکش است اگر می‌خواهی بگویم تخت روانت را به باغ ببرند.

17. No, Princess, he is quite young.

وی جوانی در عنفوان شباب است.

18. Would it not be better to return to the banquet?

بہتر آن است کہ بہ مجلس ضیافت بازگردی.

19. Through the clouds of muslin she is smiling like a little princess.

از میان پرده‌های ابر که او را چون نقاب حریر در بر گرفته است مانند امیرزاده‌ای زیبا تبسم می‌کند.

20. He is like a thin ivory statue. He is like an image of silver.

مانند پیکر لاغری است که از عاج تراشیده باشند. مثل بتی است که از نقره خام ساخته باشند.

21. Thy voice is as music to mine ear.

صدای تو در من اثر شراب دارد.

22. What dost thou here with thy sword? Whom seekest thou in this palace?

با شمشیر آخته در اینجا چه می‌کنی؟ در این کاخ پیر از فسق و فجور در جستجوی کیستی؟

23. It is redder than the feet of the doves who inhabit the temples and are fed by the priests.

دهان تو از پای کبوترانی که بر بام معابد می‌نشینند و از دست کاهنان دانه می‌گیرند سرخ‌تر است.

24. Ah, did he not say that some misfortune would happen?

خود او پیش‌گویی می‌کرد که حادثه‌ای ناگوار رخ خواهد داد.

25. I will not look at thee. Thou art accursed, Salome, thou art accursed.

من نمی‌خواهم به چهره تو نظر افکنم. تو ملعونی ای سالومه. آری تو ملعونی و من هرگز به روی تو نظر نخواهم کرد.

26. No man knows it. هیچ کس از حقایق امور آگاه نیست.
27. His ways are very dark. راه و رسم او پیوسته بر آدمیان مجهول است.
28. He breaketh in pieces the strong together with the weak, for He regardeth not any man.
وی تر و خشک را با هم می سوزاند و ضعیف و قوی را با هم می کشد، زیرا او اعتنائی به هیچ کس ندارد.
29. They weary me. سخنان آن‌ها موجب ملالت خاطر من شده است.
30. You have a dreamer's look.
قیافه تو به کسانی می ماند که در عالم خیال سیر می کنند.
31. You speak as a fool. سخنی از این گرفته تر نمی شنیدم.
32. There is nothing I lack. هیچ از اسباب عیش و شادمانی کم ندارم.
33. All honours must be shown to Caesar's ambassadors, must they not?
زیرا که باید از رسولان قیصر پذیرایی شایان کنیم و درباره آنان احترام بجا آوریم، آسا چنین نیست؟
34. When I came hither, I slipped in blood, which is an ill omen.
هنگامی که بدینسو آمدم پایم به لجه ی از خون فرو رفت و این پیشامد را به فال بد گرفتم.
35. Who are those wild beasts howling?
این بهانم وحشی کیانند که این طور زوزه می کشند.
36. Pardon me, Princess, but if you return not some misfortune may happen.
ای دختر میر، من معذور فرما می رسم اگر تو به مجلس صباقت برنگردی حوادث ناگواری رخ دهد.
37. Verily, God is terrible . خداوند قادر و قهار است.
38. When they cry out, the rain comes.
همین که این طاووس‌ها نفیر بر می آورند باران از آسمان می بارد.
39. Thine eyes that were so terrible, so full of rage and scorn, are shut now.

جسمان تو که اینگونه هراس انگیز بود و خشم و غضب در آن موج می‌زد و کینه و التراجار از آن می‌بارید اکنون بسته شده است.

40. I can breathe here! Within there are Jews from Jerusalem who are tearing each other in pieces over their foolish ceremonies. And Greeks from Smyrna with painted eyes and painted cheeks, and frizzed hair curled in columns. And Egyptians silent and subtle, with long nails of jade and russet cloaks.

در این جا می‌توانم به راحتی نفس بکشم. تالار پر از یهودیانی است که از اورشلیم آمده‌اند و بر سر گفتگوهای بی‌معنی تن یکدیگر را می‌درند. یب یونانیانی که از تسهر از میر آمده‌اند و چشمهای خود را سرمه کشیده و به چهره‌های خویش غازه مالیده‌اند و موهای نرم خود را پیچ و تاب داده‌اند یا مصریان آرام و هوشیار که ناخن‌های بلند خویش را به رنگ یشم درآورده و جامه‌های حنایی به تن کرده‌اند.

THE VOICE OF IOK After me shall come another mightier than I. I am not worthy so much as to unloose the latchet of his shoes. When he cometh the solitary places shall be glad. They shall blossom like the rose. The eyes of the blind shall see the day, and the ears of the deaf shall be opened. The sucking child shall put his hand upon the dragon's hair, he shall lead the lions by their manes.

SECOND SOL Make him be silent. He is always saying ridiculous things.

FIRST SOL No, no. He is a holy man. He is very gentle, too. Every day when I give him to eat he thanks me.

THE CAPP A Who is he?

FIRST SOL A prophet.

THE CAPP A What is his name?

FIRST SOL Iokanaan.

THE CAPP A Whence comes he?

FIRST SOL From the desert, where he fed on locusts and wild honey. He was clothed in camel's hair, and round his loins he had a leathern belt.

He was very terrible to look upon. A great multitude used to follow him. He even had disciples.

THE CAPP A What is he talking about? FIRST SOL We can never tell. Sometimes he says thing that affright one, but it is impossible to understand what he says.

THE CAPP A May one see him?

FIRST SOL No. The Tetrarch has forbidden it.

آواز یحیی پس از من مردی خواهد آمد که از من بس توالتاثر است. مرا حد آن خواهد بود که بند موزه ور، بگشایم. چون وی بیاید نور شادمانی بر بیغونه‌ها می‌تابد و لانه و سوسن از کنار آن‌ها می‌روید. دیده کوران روشنایی روز را خواهد دید و گوش کران گشوده خواهد شد. کودک نوزاد دست در لانه اژدها خواهد کرد و شیران شرز را به یال خواهد کشید.

سپاهی دوم - او را خاموش کن. همیشه از این سخنان خنده‌آور می‌گوید.
سپاهی اول - نه، مادا چنین کنی. این مردی متدین است خیلی هم شریف و آزاده است. هر روز که من خوراک او را می‌دهم از من سپاسگزاری می‌کند.

مرد کاپادوکی - این مرد کیست؟

سپاهی اول - پیامبری است.

مرد کاپادوکی - نام او چیست؟

سپاهی اول - یحیی.

مرد کاپادوکی - از کجا آمده است؟

سپاهی اول - او اهل بیابان است. در آنجا با ملخ و غسل بیابانی تغذیه می‌کرد. پوست شتر برتن کرده بود و همیانی چرمی بر میان بسته بود. نمی‌دانستی چه هیئت و نظر هراسناکی داشت! خلقی در پی او افتاده بودند و از همان اوقات پیروانی هم داشت.

مرد کاپادوکی - از چه مقوله سخن می‌گوید؟

سپاهی اول - هیچ‌کس گفته‌های او را نمی‌فهمد. گاهی سخنان وحشت‌انگیز به زبان می‌آورد اما به‌طور کلی نمی‌توان مقصود او را فهمید.

مرد کاپادوکی - می‌شود روی او دید؟

سپاهی اول - نه، این کار ممکن نیست چه والی آن را قدغن کرده است.